

## ۱) بستن و قربانی اسحاق

در این وقت سال، ما یهودیان دو تا از مهمترین روزهای تعطیل خود را جشن می‌گیریم: یکی روش هاشانا (یا سال نو) و دیگری یوم کیپور (یا روز کفاره). این ایام از بزرگترین روزهای مقدس ما هستند که در طی آن، داستان بستن و قربانی اسحاق -معروف به حَقْدَا- در نماز کنیسه خوانده می‌شود. خیلی‌ها روایت بستن اسحاق را که در کتاب پیدایش نوشته شده نقطه اوج ایمان یهودی می‌دانند که بیانگر نمونه کامل وفاداری به خدا و اطاعت از اوست. همچنین اعتقاد راسخ داریم که این داستان، پیشگویی قربانی دیگری است، آن هنگام که پدری، پسر یگانه خود را خواهد داد. با هم به روایت کتاب مقدس از این واقعه گوش می‌دهیم.

(قرائت پیدایش ۱:۲۲-۱۴، با موسیقی در پس زمینه)

تصور کنید که وقتی ابراهیم و اسحاق از آن کوه بالا می‌رفتند چه فکر و خیالاتی به قلب و ذهن آنها خطور می‌کرد. شاید افکار و سخنانشان چیزی شبیه این بوده باشد... ابراهیم به پسرش که هنوز خواب آلود بود نزدیک شد. امروز پسرش چقدر کوچک به نظر می‌رسید، او برای ماجرای که در پیش بود خیلی کوچک به نظر می‌آمد. «پاشو اسحاق، با من بیا. کوه بلندی در پیش داریم و روز هم کوتاه است. من کارد را می‌آورم و تو هم چوب برای آتش.»

اسحاق سعی می‌کرد خواب را از چشمانش دور کند. آتش؟ چرا پدرش امروز این قدر زود برای قربانی می‌رود؟ در چشمان پدرش چیز عجیبی می‌دید، یک چیز متفاوت که تا آن روز ندیده بود. «چشم پدر، ولی چرا این قدر زود؟ چه چیزی ما را امروز به اینجا کشانده؟ خیلی کم اتفاق افتاده که ما از این کوه بالا برویم، و قیافه‌ات هم کاملاً گرفته به نظر می‌رسد. پدر، من می‌ترسم. بگذار پشت سر تو حرکت کنم.»

ترسی که ابراهیم در دل داشت می‌خواست خود را نشان دهد ولی او با لحنی محکم ترس را از چهره‌اش دور کرد. «پسر، از ما خواسته شده، نمی‌خواهی اطاعت کنی؟ وقتی خدای ما چیزی می‌گوید آیا باید جواب رد بدهیم؟ پسر، ما هنوز راه‌های او را نفهمیده‌ایم ولی شاید امروز وقتش رسیده باشد.»

اسحاق با شنیدن نام خدای قادر مطلق به سرعت از رختخوابش بیرون آمد. خدا همیشه نسبت به او و خانواده‌اش لطف و رحمت کرده است. بلافاصله لباسهایش را پوشید و به دنبال پدرش به راه افتاد. لازم نبود از چیزی سر در آورد، همین کافی است که خدا با پدرش حرف زده بود.

بعد از سه روز راه پیمایی، اسحاق در پاهای خود احساس خستگی می‌کرد و شکمش به

سر و صدا افتاده بود چونکه به خاطر عجله ای که داشتند غذای ساده و مختصری می خوردند. کمرش از سنگینی چوبهایی که بر پشت خود حمل می کرد راست نمی شد. « پدر، چقدر دیگر راه مانده است؟ کمرم زیر این بار سنگین به شدت درد گرفته است. » « زود باش پسر، تو که در بیابان به دنیا آمده ای. باید فرمان خدا را به انجام برسانم. پسر، می شنوم و اطاعت می کنم. لازم نیست بیشتر از این بدانی و لازم نیست بیشتر از این هم سؤال کنی. » « اگر فرمان خدا این است، با کمال میل می آیم چونکه او ما را آفریده و ما از آن او هستیم. ولی نگاه تو سرد و گرفته است و صورتت خیلی ناراحت. پدر، آیا از دست من عصبانی هستی که این قدر ناراحت و گرفته ای؟ »

ابراهیم لبخند زد. « پسر، تو عزیز من هستی، خون زندگیم، جسم و روح منی. تو پسر وعده ای، تو معجزه بزرگ زندگی من هستی. رسیدیم، همین جا آتش را روشن می کنیم. الان وقتش است، آفتاب دارد طلوع می کند. »

اسحاق نگاهی به دور و برش کرد. این مکانی که خدا آنها را به آنجا هدایت کرده خیلی عجیب به نظر می رسید و به یاد نداشت که به چنین جاهایی رفته باشد. خیلی بی آب و علف و خالی بود. چرا این جا؟ « پدر چرا در این جای دور افتاده آتش روشن کنیم؟ و چه چیزی را برای قربانی بگذرانیم؟ مگر قربانی کردن نشانه اطاعت ما از خدا نیست؟ »

ابراهیم به آرامی دستهای پسرش را در دست خود گرفت. به سختی می توانست آب دهانش را فرو برد. کلماتی که از قبل در ذهن خود آماده کرده بود به شکل کاردی در آمده بود که تا اعماق قلبش را سوراخ می کرد.

« پسر، اسحاق، امروز به بالای این کوه آمدیم چونکه خداوند تو را از من خواسته و امروز بر روی این مذبح که ساخته ایم او تو را از من خواهد گرفت. اسحاق، پسر کوچکم، جان جانان من. مرا ببخش ولی نمی توانم از فرمان خدا سرپیچی کنم. »

چشمان اسحاق از تعجب داشت از حدقه در می آمد. ناگهان فهمید که چه سرنوشتی در انتظارش است. با تمام نیرو تقلا می کرد خود را از دست ابراهیم آزاد کند، گاهی التماس می کرد و گاهی به زور می خواست خود را نجات دهد. « پدر، به سلامت و جوانی من رحم کن، هنوز خیلی زود است که بمیرم. پس وعده تو چه می شود؟ وعده خدا که فرزندان ابراهیم مثل ریگهای دریا و ستارگان آسمان بشمار می شوند چه؟ »

« پسر اسحاق، اگر خدا مقرر می کرد که من قربانی تو شوم دریغ نمی کردم. کاش می شد دست تو این کارد را بگیرد و من می توانستم به جای تو بمیرم. » چشمان ابراهیم به آسمان خیره شد. « ای خداوند، این اسلحه را از من بگیر! چگونه پدر می تواند خون تنها پسرش را بر زمین بریزد؟ با این حال اگر لازمه اطاعت این است من حاضرم... »

اسحاق به صدای بلند فریاد زد. « پدر، ابا، ابا، چرا مرا ترك کرده ای؟ »  
ابراهیم کارد را دور انداخت. « ای خداوند، با مرگ پسر من، من هم می میرم. خدای مهربان،  
آیا می دانی که از دست دادن پسر یگانه چیست؟ با این وجود اراده تو به انجام برسد و نام تو  
جلال یابد. »

و خدا به سخن درآمد. « ای ابراهیم، دست نگره دار. دست و پای پسرت را باز کن. خدای تو  
قربانی دیگری مهیا می کند، نگاه کن و آن قوچ را که در بیشه گیر افتاده بگیر. ابراهیم  
تعظیم کن، شادی نما و خدای خود را ستایش کن. تو در میان مردان مبارک هستی چونکه  
خداوند خدای خود را از جان خود و جان پسرت بیشتر دوست داشتی. ای اسحاق برخیز، تو  
مشمول لطف و رحمت خدایت هستی، او که به جای تو قربانی دیگر مهیا کرد. »  
در عهد جدید می خوانیم « زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد  
تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. »

## ۲) کفاره

در روز ... یهودیان سراسر دنیا مراسم یوم کیپور یا روز کفاره را برگزار می کنند. در  
تقویم پرستشی یهودیان، این روز مقدس ترین روز بشمار می رود. بعد از اینکه معبد اورشلیم  
ساخته شد، سالی یک روز کاهن اعظم وارد قدس الاقداس می شد و قربانی هایی برای تمام قوم  
می گذرانید. دکتر لويس گلدبرگ، مسیحی یهودی تبار، از خاطرات یوم کیپور در دوران  
جوانیش صحبت می کند و در عین حال به درس هایی می پردازد که با مطالعه شریعت موسی  
درباره روز کفاره آموخته و ارتباط آن را با عیسی مسیح بیان می کند.  
(چند لحظه موسیقی)

هنوز به خوبی روز کفاره ای را که ده سالم بود به یاد دارم. هر چند بچه کوچکی بیش  
نبودم ولی می خواستم روزه بگیرم و در تمام مراسم کنیسه شرکت کنم چونکه می خواستم  
مطمئن شوم که گناهانم بخشیده شده اند. اما وقتی آن روز طولانی به پایان رسید در این  
باره اطمینانی نداشتم. بلکه بر عکس، سؤالی تکراری چون خوره به جانم افتاده بود. آیا خدا  
حقیقتاً دعا های مرا شنیده است؟ چه تضمین واقعی وجود دارد که گناهانم بخشیده شده اند؟  
این سؤال همراه من وارد دوران نوجوانیم شد و از معلمانی که تعالیم یهودی را به من یاد  
می دادند می خواستم که جوابی برای این سؤال من پیدا کنند. ولی جواب های آنها هم نتوانست  
شک و تردید مرا بر طرف کند. بالاخره وقتی بزرگتر شدم از پرسیدن سؤالاتی که ظاهراً هیچ  
جوابی نداشتند دست کشیدم.

وقتی از دانشگاه فارغ التحصیل شدم به عنوان مهندس مشغول به کار شدم. در کمال

تعجب فهمیدم که یکی از همکاران بسیار نزدیکم کسی است که عمیقاً ایمان دارد عیسی، مسیح موعود است. يك روز با اصرار مرا تشویق کرد که کتب مقدسه یهودی خود را بار دیگر بخوانم و در کنار آن نگاهی به بخش عهد جدید کتاب مقدس او بیندازم. این همکار من اطمینان کامل داشت که گناهانش بخشیده شده اند و صادقانه بگویم اطمینانی که او داشت موجب عصبانیت و رنجش من می شد. چونکه باعث می شد آن سؤال سمج قدیمی بار دیگر به سراغ من بیاید: چگونه مطمئن شوم که گناهانم بخشیده شده اند؟

به هر ترتیب دعوت او را پذیرفتم. به محض اینکه شروع به خواند کتب مقدسه عبری کردم متوجه موضوعی شدم که مرا به شدت تکان داد و آن شیوه ارتباط نیاکان ما در کتاب مقدس با خدا بود. آنان رابطه ای صمیمی و شخصی با او داشتند. ابراهیم، موسی، داود همه با خدا صحبت می کردند و کار قادر مطلق را در زندگیشان می دیدند. پس چرا من نمی توانم؟ جای خدا در زندگی من کجاست؟

سؤالاتی که در مورد گناه داشتم همچنان به قوت خود باقی بود و همچنین از دوران کودکی به یاد داشتم که «خداى قدوس نمی تواند با گناه کنار بیاید.» پس بار دیگر به مطالعه متون مقدس راجع به کفاره پرداختم و دانستم که راه حل خدا برای مشکل گناه چیست. این تعلیم در باب شانزدهم کتاب لاویان، بخش مربوط به روز کفاره نوشته شده است.

در دورانی که معبد اورشلیم همچنان پا بر جا بود، کاهن اعظم با گذراندن قربانی گناه، اول کفاره خود و خانواده اش را ادا می کرد و بعد از آن گناهان تمام قوم را کفاره می نمود. به این منظور دو بُز را انتخاب می کردند، یکی را برای خداوند قربانی می کردند و دیگری بز طلّیعه بود، بزى که از حضور قوم، برای عزازیل به صحرا رانده می شد.

کاهنان بزى را که برای خداوند انتخاب شده بود قربانی می کردند و خون آن را بر کرسی رحمت که بر روی تابوت عهد (صندوقچه پیمان) در قدس الاقداس بود می پاشیدند. کشته شدن بز به دست کاهن اعظم درس مهم و بزرگی به قوم ما می داد. آنها به صورتی زنده می دیدند که سزای گناه، مرگ است اما خدا در مهربانی و محبت خود جایگزینی مهیا می کند تا به جای قوم ما بمیرد.

ببینیم که بر سر بز دیگر چه آمد. کاهن اعظم دستهای خود را بر آن می گذاشت و به شیوه ای سمبلیک گناهان قوم را به آن بز بی گناه منتقل می کرد و بعد از آن بز را به صحرا می راندند. این کار تصویری از وعده خداست که او گناهان ما را از ما دور می کند و دیگر آنها را به یاد نخواهد آورد.

وقتی فرمانهای خدا به موسی راجع به کفاره را خواندم و در آنها تفکر کردم دانستم که جواب سؤالی را که از دوران کودکی مرتب از خود می پرسیدم پیدا کرده ام. خدا وقتی گناهان

ما را می بخشد که در ایمان قربانی بگذرانیم و ایمان داشته باشیم که خدا جایگزین بی گناهی را به عوض ما قبول می کند. اما در اینجا با مشکل دیگری روبرو شدم. از زمان ویرانی معبد اورشلیم به دست رومیان در حدود دو هزار سال قبل، دیگر هیچ قربانی گذرانده نشده است. با تعطیل شدن قربانی، ربی ها (خاخام ها) می گفتند که اعمال نیکو، روزه و دعا مخصوصاً در روز کفاره، کفایت قربانی را می کند. ولی سؤال اینجاست که خدا چه وقت فرمانهایی را که در کتاب لاویان به ما امر فرموده تغییر داده است؟ آیا خدا هرگز گفته که در روز کفاره می توان تنها به روزه داری و دعا اکتفا کرد؟ خیر، خدا هرگز فرمانهایش را تغییر نداده و چنین چیزی نگفته است.

همکار مسیحی ام کم کم از ایمان خود به یسوعا، عیسی مسیح برایم صحبت کرد. او از ایمان به مسیحی که رنج دید، مرد و از مردگان برخاست سخن می گفت، مسیحی که گناهان جهان را بر خود گرفت و جان پاک و بی گناه خود را به عنوان فدیة گناهان ما چون قربانی تقدیم کرد. با مقایسه تعالیم و دستورات موسی در مورد قربانی با ادعاهای یسوعا مبنی بر اینکه او مسیح موعود است، توانستم رابطه بین تعلیم موسی در کتاب لاویان و اعمال عیسی را درک کنم. عهد جدید تعلیم می دهد که عیسی قربانی ما شد تا گناهان ما را بردارد. او آمد تا آنچه را که موسی در خصوص مراسم یوم کیپور در کتاب لاویان توصیف کرده دقیقاً به انجام برساند. به همین دلیل است که عهد جدید می گوید « مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به دست یعنی که از این خلقت نیست، و نه به خون بزها و گوساله ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت » (عبرانیان ۹: ۱۱-۱۲).

سرانجام جواب سؤالاتم را پیدا کردم. اطمینان داشتم که اگر به مسیح عیسی به عنوان قربانی گناهانم ایمان بیاورم گناهانم بخشیده می شوند. عیسی گناهان ما را بر خود گرفت و به این ترتیب به جای ما مرگ را پذیرفت. او با مرگ خود، زندگی تازه را به ما می دهد، کافی است آن را بپذیریم. او گناهان ما را از ما دور می کند تا دیگر هرگز زیر بار آنها نباشیم.

## ۲) خنوکا و معبد خدا

هر سال در این ایام یهودیان سراسر دنیا، مراسم خنوکا، عید نورها (عید الانوار) را جشن می گیرند. این عید، عید تقدیس هم نامیده می شود و در واقع معنی اش هم همین است. چونکه خنوکا یادآور وقایعی است که بعد از تکمیل شدن تناخ یا به اصطلاح مسیحیان عهد عتیق صورت گرفت. بعضی ها خنوکا را یکی از اعیاد کوچک می دانند ولی آیا معنی خنوکا واقعاً

کوچک و کم ارزش است؟ با هم به وقایعی که خنوکا یادآور آنهاست نگاهی بیندازیم و ببینیم که این وقایع چه تعلیمی در مورد خدا و عیسی مسیح به ما می دهند.

قوم یهود از دوران تبعید به بابل زیر سلطه قدرتهای بیگانه زندگی کرده اند. از سال ۵۳۹ تا ۳۳۳ قبل از میلاد قوم ما تحت فرمانروائی ایرانیان بسر می بردند. سپس اسکندر کبیر سرزمین یهودیان را تصرف کرد و بعد از مرگ او، امپراتوری عظیمش در بین ژنرالهایش تقسیم شد. در ابتدا سلسله بطلمیوسیای بر ما حکمرانی می کردند و بعد سلوکی ها که بسیار مصمم بودند که روش زندگی یونانیان را جایگزین روشهای ما کنند. وحشی ترین دشمن قوم ما پادشاه سلوکی، آنتیوخوس چهارم بود که در دوران فرمانروائیش، یهودیان بسیاری کشته شدند و معبد مقدس اورشلیم بی حرمت گردید. آنتیوخوس برای اینکه بی حرمتی و اهانت بیش از حد خود نسبت به خدا و دین یهود را به همگان نشان دهد، خوکی را بر قربانگاه معبد قربانی کرد و آن را به ژوپیترا، خدای یونانیان تقدیم نمود. بعضی از یهودیان به کوهها فرار کردند و سپاهی تشکیل دادند تا علیه آنتیوخوس بجنگند. این شورشیان بعد از سه سال جنگ و مبارزه سخت به فرماندهی یهودای مکابی، نیروهای آنتیوخوس را در هم شکستند و اورشلیم را از دست نیروهای اشغالگر آزاد کردند و در ادامه مشغول پاکسازی معبد شدند تا بار دیگر از آن استفاده کنند.

در بطن مبارزه اجداد ما با آنتیوخوس این هدف نهفته بود که معبد از وجود بت پرستان پاکسازی و از نو تقدیس شود. این اشتیاق شدید برای تقدیس معبد به چه دلیل بود؟ آن همه شور و شوق برای باز پس گیری معبد چه دلیلی داشت؟ طبق یهودیت اصیل و برخاسته از کتب مقدس، معبد جایگاهی مرکزی در ایمان یهودیان داشت، معبد مکانی بود که خدا نام خود را در آن گذاشته بود و جایگاه حضور خدا -شکیناه- در میان قوم بشمار می رفت. معبد تنها جایی بود که برای بخشش گناهان، قربانی گذرانده می شد و محل ملاقات خدای قدوس با انسان گناهکار بود. قوم برگزیده تا زمانی که با توبه و ایمان به حضور خدا می آمدند و توکل آنها نه بر اعمال نیکوی خود بلکه بر قربانی الهی بود می توانستند خدا را در آنجا ملاقات کنند.

اگر به اهمیت معبد پی ببریم می توانیم بفهمیم که چرا بسیاری از اجداد ما به خاطر جمله ای از عیسی مسیح در دو هزار سال قبل شگفت زده شدند. در عهد جدید می خوانیم که غیرت و محبت عیسی برای معبد خدا او را واداشت تا فروشندگان را از معبد بیرون کند همان طور که نیاکان ما سالها قبل از آن معبد را پاکسازی و تطهیر کرده بودند. بشنویم عهد جدید در این باره چه می گوید:

(قرائت انجیل یوحنا ۲: ۱۳-۲۲).

عیسی چه دلیلی داشت که ادعا می کرد بدن او معبد حقیقی خداست؟ درست همان طور که معبد اورشلیم جایگاه حضور و سکونت خدا در میان قوم بود، عیسی هم صورت خدای نادیده است و از جهت جسم، تمامی پری خدا در او ساکن است (کولسیان ۱: ۱۵ و ۲: ۹). همان گونه که معبد محل گذراندن قربانی ها به جهت بخشش گناهان بود، عیسی هم خود را به عنوان تنها قربانی کامل برای تمام انسانها تقدیم کرد (عبرانیان ۱۰: ۱۰). و همان طور که معبد اورشلیم مکان ملاقات خدای قدوس با انسان گناهکار به جهت بخشش گناهان ما بود، عیسی هم اعلام کرد «هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود» (یوحنا ۶: ۳۷).

آیا باز هم می توان گفت که خنوکا عید کوچکی است؟ اگر به یاد داشته باشیم که این عید به چه کسی اشاره می کند بزرگی و اهمیت آن را بهتر درک خواهیم کرد. در این پیام، خنوکا را به عنوان عید تقدیس معبد خدا مورد تعمق قرار دادیم. اما از آنجا که عید خنوکا نه یک روز بلکه هشت روز طول می کشد، بار دیگر در هفته آینده به آن خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چرا این روز مقدس به نام عید نورها (عید الانوار) نیز خوانده می شود.

#### (۴) خنوکا، عید نورها (عید الانوار)

هفته قبل دیدیم که خنوکا یادآور مبارزه پیروزی بخش یهودیان برای آزادسازی معبد اورشلیم از دست فرمانروای ستمگر سلوکی، آنتیوخوس چهارم و پاکسازی و تقدیس معبد برای استفاده مجدد است. به همین دلیل این روز مقدس، خنوکا یا عید تقدیس نامیده می شود. ما یهودیان ایماندار به عیسی مسیح، خنوکا را نه تنها زمان بزرگداشت تقدیس معبد توسط نیاکانمان بلکه آن را یادآور نیاز خود به فلسفه وجود معبد می دانیم یعنی مکانی برای قربانی به جهت گناهان ما، محلی که در آنجا کفاره گناهان قوم به خدا پرداخت می شد. خنوکا سمبلی است که به عیسی مسیح اشاره می کند زیرا هنگامی که آن معبد خاکی دیگر وجود ندارد، عیسی می گوید که او معبد جاودانی است که در آن، خدا تمام کسانی را که به سوی او می آیند ملاقات می کند. علاوه بر این عیسی می گوید که او خود قربانی به جهت گناهان ماست. در پیام این هفته، با هم بینیم که از عنوان دیگر خنوکا چه نکات دیگری درباره خدا می توان درک نمود. چونکه خنوکا نه تنها به نام عید تقدیس معبد بلکه عید نورها نیز نامیده می شود.

آیا چیزی در این مورد به یاد دارید؟ طبق افسانه ها، بعد از آنکه یهودای مکابی و سربازانش معبد را از اشغال نیروهای آنتیوخوس چهارم آزاد کردند و آن را پاکسازی و تقدیس نمودند، خواستند روشنایی ابدی یعنی شمعدان هفت شاخه معروف به منورا را روشن کنند و برای

این کار می‌بایست از روغن مخصوص و تقدیس شده استفاده کنند. مکابیان متاسفانه نتوانستند روغنی بیشتر از مصرف یک روز شمعدان تهیه کنند. اما طبق روایات، خدا کاری کرد که شمعدان هشت شبانه روز روشن بماند و این مدت کافی بود تا اسب سواری که برای تهیه روغن رفته بود با روغن بیشتری برای شمعدان بازگردد. به خوبی می‌بینیم که این داستان یادآور وعده خداست که به تمام کسانی که در جستجوی راهی برای خروج از تاریکی هستند نور می‌بخشد.

در واقع خدا به زبان اشعیای نبی اعلام کرده بود: «قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت، نور ساطع خواهد شد» (اشعیای ۹:۲). اما این نور تنها درخششی نیست که راههای ما را روشن کند بلکه مسیح است که ما را به سوی خود خدا هدایت می‌کند. و هر چند وعده‌ها و نبوت‌های مربوط به آمدن او در سراسر تناخ (یا عهد عتیق) وجود دارد ولی آیا این به آن معنی است که او تنها برای یک قوم خاص مسیح است؟ به هیچ وجه. زیرا خدا جایی دیگر باز هم از زبان اشعیای نبی اعلام نمود: «این چیز قلبی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را بازآوری، بلکه تو را نور امتهای خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود» (اشعیای ۴۹:۶).

این نور کیست؟ آن مسیحی که زندگی تمام قومها را منور می‌سازد و راه تمام پیروانش را هدایت می‌کند کیست؟ جواب این سؤال را می‌توانیم در صفحاتی از عهد جدید که بیانگر وقایع بعد از تولد عیسی هستند پیدا کنیم. بشنویم که عهد جدید درباره این وقایع چه می‌گوید: (قرائت انجیل متی ۲:۱-۶).

با کمال تعجب، اولین مردمانی که متوجه ظهور ستاره شدند چند مرد حکیم از اهالی مشرق زمین و به احتمال زیاد از منطقه‌ای بودند که امروزه شامل کشورهای ایران و عراق است. آنها چگونه فهمیده بودند که در پی مسیحی باشند که از میان قوم یهود برای تمام ملتها می‌آید؟ شاید با نوشته‌های دانیال نبی آشنایی داشتند که در سرزمین ایران باستان زندگی می‌کرد و حدود ۶۰۰ سال قبل از تولد عیسی درباره مسیح نبوت کرده بود. یا شاید این وعده موسی را در تورات خوانده بودند که «او را خواهم دید، لیکن نه الآن، او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی، ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصائی از اسرائیل خواهد برخاست» (اعداد ۲۴:۱۷).

آن مردان حکیم مشرق زمین با دنبال کردن ستاره و در جستجوی نور به اورشلیم سفر کردند. عهد جدید در ادامه این داستان توضیح می‌دهد که مجوسی‌ان طبق نبوت به بیت‌لحم رفتند در حالی که هنوز ستاره آنها را راهنمایی می‌کرد. وقتی به بیت‌لحم رسیدند عیسی

را یافتند که مسیح موعود و نور موعود خدا برای تمام انسانها است. عیسی فرمود: «من نور جهان هستم. هر که مرا متابعت کند در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد» (یوحنا ۱:۹).

## ۵) نبی ای مثل موسی

در سراسر دنیا هر روز بر تعداد یهودیانی که به یسوعا، عیسی ایمان می آورند افزوده می شود. چونکه ما دانسته ایم که او همان مسیحی است که در تورات موسی، در انبیا و در نوشته ها به ما وعده داده شده است. در واقع خدا از زبان موسی به روشهای مختلف اعلام کرده که مسیح موعود شباهت زیادی به خود موسی خواهد داشت. بشنویم کلام خدا در تورات موسی، کتاب تثنیه، باب ۱۸ آیات ۱۸ و ۱۹ چه می گوید.

(قرائت تثنیه ۱۸:۱۸-۱۹ همراه با موسیقی در پس زمینه).

این پیامبر موعود، مسیحی که بعدها خواهد آمد چگونه به موسی شباهت دارد؟ وقتی در مورد موسی فکر می کنیم، مخصوصاً در این ایام سال، بیشتر چه چیزی به خاطرمان می آید؟ به یاد می آوریم که خدا چگونه موسی را برای رهایی ما از اسارت فرعون مصر بکار گرفت. در آن هنگام ما نه قدرتی داشتیم و نه سپاهیانی تا ما را از زندگی اسارت بارمان آزاد کند. اما وقتی به حضور خدا فریاد برآوردیم، او موسی را چون رهبر نجات فرستاد و خدا ما را با دست قوی و بازوی گشاده از بند فرعون خلاصی داد.

علاوه بر این، موسی خدا را به ما شناسانید و پیش خدا برای ما شفاعت می کرد. موسی شفیع و میانجی ما بود. امروزه ما یهودیان اغلب فکر می کنیم که دیگر نیازی به شفاعت و وساطت بین ما و خدا نداریم ولی با این وجود اجداد ما از موسی خواهش می کردند که خود او فاصله بین قوم و خدا را پُر کند. کتاب خروج از ترس و وحشتی که به هنگام اجتماع نیاکان ما در حضور خدا در کوه حوریب، بعد از رهایی و خروج از مصر در دل آنها افتاده بود صحبت می کند: در آن موقع اجداد ما از موسی التماس کردند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید اما خدا به ما نگوید مبادا بمیریم» (خروج ۱۹:۲۰). همه به خوبی می دانستند که ایشان نامقدس و گناهکار در حضور خدای عادل و قدوس ایستاده اند. به همین خاطر از موسی التماس کردند که در این بین واسطه شود.

از کارهای دیگر موسی این بود که تورات یعنی شریعت خدا را به ما داد. با این حال کتاب مقدس می گوید که روزی خواهد آمد که شریعتی جدید و پیمانی تازه به ما داده خواهد شد. خدا به زبان ارمیای نبی می فرماید: «اینک ایامی می آید که ... عهد تازه ای خواهم بست ... شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت ... چونکه

عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد» (ارمیا ۳۱:۳۱-۳۴).

اما علاوه بر اینها موسی کار دیگری هم کرد، کاری که عمق شگفت‌انگیز محبت او را نشان می‌دهد. بعد از اینکه قوم یهود با پرستش گوساله طلایی مرتکب گناه شدند، موسی از خدا درخواست کرد که جان او را به عنوان فدیة عصیان و سرکشی آنها بپذیرد. او از خدا التماس نمود: «الآن هر گاه گناه ایشان را می‌آمرزی و گرنه مرا از دفترت که نوشته‌ای محو ساز» (خروج ۳۲:۳۲).

از زمان موسی تا به حال، چه کسی خواسته که قوم را از اسارتی که بزرگتر و بدتر از اسارت قوم یهود به دست فرعون مصر است آزاد کند؟ از آن زمان تاکنون، چه کسی نقش میانجی و شفیع را برعهده گرفته، ما را درباره خدا تعلیم داده و نزد خدا برای ما شفاعت کرده است؟ از زمان موسی تا به امروز چه کسی شریعتی تازه و عهدی جدید به ما داده است؟ چه کسی جان خود را به عنوان قربانی گناهان ما تقدیم کرده است؟ هر چند از زمان موسی به بعد مواردی از آزادی و رهایی بوده و افرادی به عنوان میانجی و شفیع برخاسته‌اند اما هیچ‌کس هرگز ادعا نکرده که در تمام این موارد مثل موسی، رهبر آزادی ما، شفیع ما، بخشنده عهد و قربانی برای گناهان ما بوده باشد. از زمان موسی تا به حال هیچ‌کس جز یک نفر مثل موسی نبوده است و او کسی نیست جز عیسی مسیح.

عیسی آمد تا ما را از اسارت گناه و مرگ نجات دهد. خدا از طریق عیسی مسیح «ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت» (کولسیان ۱:۱۳). عیسی حقیقت خدا را به ما تعلیم داد و هنگامی که در میان ما بر روی زمین ساکن شد، در حضور خدا برای ما شفاعت کرد و اکنون «دائماً زنده است تا شفاعت ما را بکند» (عبرانیان ۷:۲۵). عیسی در شب عید فصح (عید گذر) تکه‌ای نان فطیر و جام نجات - دو سمبل بره فصح - را گرفت و به شاگردانش داد و گفت «این است بدن من ... این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت گناهان ریخته می‌شود» (متی ۲۶:۲۶، ۲۸). عیسی مسیح برای گناهان ما مرد و از مردگان برخاست و جان خود را به عنوان فدیة و قربانی گناهان ما داد.

ما نیز مثل اولین پیروان عیسی، کسی را که موسی و انبیا درباره اش نبوت کرده‌اند یافته‌ایم، کسی که خود موسی از قبل گفته بود که بعد از او خواهد آمد. ما ماشیح یشوفا، عیسی مسیح را پیدا کرده‌ایم، و درست همان طور که خدا از طریق موسی به ما دستور داده که سخنان مسیح را بشنویم، پس ما هم شنیده ایمان آورده ایم و اطاعت کرده‌ایم.

## ۶) فصیح (عید گذر)

یهودیان سراسر دنیا در این ایام به برگزاری جشنهای عید فصیح مشغول می‌شوند. اما برای یهودیانی که به عیسی ایمان دارند، عید گذر تنها یادآوری رهایی قوم کهن یهود از اسارت در مصر نیست. این عید همچنین تصویری از ماشیح است که وعده داده همه ما را از اسارت گناه و مرگ نجات دهد.

آیا داستان فصیح را به یاد دارید؟ کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که در طی قحطی شدیدی در سرزمین کنعان، پسران یعقوب به مصر سفر کردند تا غذا بخرند. در آنجا آنها دوباره به برادرشان یوسف پیوستند و به خاطر نفوذ زیادی که یوسف در حکومت مصر داشت، اجازه یافتند در دشتهای حاصلخیز جوشن ساکن شوند. با گذشت زمان تعداد بنی اسرائیل افزایش می‌یافت و گله‌هایشان زیاد می‌شد و قومی قوی و مهم می‌شدند. با هم به کلام خدا در کتاب مقدس، سفر خروج، باب اول، آیات ۸ تا ۱۴ گوش دهیم.

(قرائت خروج ۱: ۸-۱۴ همراه با موسیقی در پس زمینه).

فرعون عبرانیان را به بردگی گرفت و آنها را با کارهای ظالمانه ذلیل کرد اما آنها با وجود زندگی و کار سختی که داشتند تعدادشان هر روز زیادتر می‌شد. این وضعیت باعث شد که فرعون بیشتر احساس خطر کند و به همین خاطر دستور داد که نوزادان پسر عبرانیان را بکشند. به راستی آنها متحمل مصیبت‌های سختی می‌شدند! پس در رنج و اندوه خود به سوی خدا فریاد برآوردند و خدا ناله‌های آنان را شنید، عهد خود را به یاد آورد و رهاننده‌ای برایشان برانگیخت، مردی از عبرانیان به نام موسی. و خدا موسی را به دربار فرعون فرستاد تا فرمان خدا را به او اعلام کند: «قوم مرا رها کن.»

اما فرعون به خدای لشکرهای آسمان گوش نمی‌داد و به همین خاطر نُه بلا را بر سرزمین مصر نازل کرد. اما دل فرعون سخت شده بود و تسلیم اراده خدا نمی‌شد. پس خدا از فرار سیدن بلای دهم خبر داد یعنی مرگ تمام نخست زاده‌های سرزمین مصر، هم حیوانات و هم انسانها. اما خدا برای اینکه بنی اسرائیل در امان بمانند دستور داد که هر خانواده بره سالم و بی‌عیبی را قربانی کنند و خون آن را بر سر در خانه‌هایشان بپاشند. وعده خدا برای کسانی که در ایمان این کار را می‌کردند این بود که «آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید و چون خون را ببینم از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد» (خروج ۱۲: ۱۳). بنی اسرائیل از فرمانهای خدا اطاعت کردند و بره‌هایی قربانی کردند و خون بره‌ها را بر سر در خانه‌هایشان پاشیدند. در نتیجه از بلای آخرین یعنی از مرگ نجات یافتند.

دوباره بره‌های عید فصیح می‌دانیم که آنها بی‌عیب و بی‌لکه بودند که سمبل پاکی و

کاملیت است. آن بره‌ها جایگزین بودند و به عبارت دیگر به جای نخست زادگان بنی اسرائیل کشته شدند. و احتمالاً مهمتر از همه اینکه بره‌های عید فصح سمبل بودند زیرا به چیز دیگری، نه یک بره بلکه به یک انسان اشاره می‌کردند، انسانی که جان خود را می‌دهد تا تمام قوم از بزرگترین بلا یعنی داوری خدا بر گناهان نجات یابند.

چهارده قرن بعد از آن شب گذر، مردی زندگی می‌کرد به نام یوخنن یا یحیی که روزی مرد دیگری به نام بشوعا، عیسی را دید و اعلام کرد: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» چرا یحیی این کلمات را بر زبان آورد و می‌خواست چه چیزی را به ما بفهماند؟ همه ما نیز مثل عبرانیان ساکن مصر در بردگی و اسارت هستیم، در اسارت گناه و مرگ و سزاوار داوری خدا می‌باشیم. اما خدا به خاطر محبت خود ماشیح یشوعا، عیسی مسیح را فرستاد تا به وسیله قربانی کردن جان خود مانند بره‌های شب فصح، ما را از داوری خدا نجات دهد. عیسی نیز مثل بره‌های فصح قدیم، پاک و بی‌عیب و از هر جهت کامل بود. به همین دلیل است که اشعیا این گونه در مورد او نبوت کرده است: «هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حيله‌ای نبود» (اشعیا ۵۳:۹). عیسی مثل آن بره‌ها جایگزین انسانها شد و خدا او را فرستاد تا به جای ما بمیرد و مجازاتی را که سزاوار آن بودیم بر خود بگیرد و چه درست اشعیا درباره او نبوت کرده است: «او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید» (اشعیا ۵۳:۸).

و درست همان طور که بنی اسرائیل در زمان موسی، خون بره‌ها را بر سر در خانه‌هایشان پاشیدند، هر یک از ما نیز باید در ایمان، خون ماشیح را بر سر در دل‌هایمان بپاشیم. درست همان طور که خدا وعده نجات از داوری بر گناهان را به قوم ساکن مصر داد، خدا وعده نجات از داوری بر گناهان را به هر یک از ما نیز می‌دهد. همان طور که وعده سلامتی و امنیت در مصر را داد، امروز به ما وعده می‌دهد که «چون خون را ببینم از شما خواهم گذشت و آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد...»

خدا در آن سالهای بسیار دور، محبت و رحمتی بسیار عظیم بر قوم خود کرد و همین رحمت و محبت شگفت‌انگیز خدا امروز شامل حال ما نیز شده است.

اما اگر اجداد ما به رحمت خدا ایمان نداشتند و فرمان خدا را در مورد قربانی بره‌ها اطاعت نمی‌کردند، در آن شب گذر هلاک می‌شدند. حتی اگر مردمانی مهربان، سخاوتمند و دیندار بودند سرنوشتی جز مرگ نداشتند. چونکه در آن شب، نجات به مسائلی از قبیل اینکه ما چه کسانی بودیم یا چه کارهایی انجام داده بودیم یا چگونه زندگی کرده بودیم بستگی نداشت بلکه به اعتماد ما به قربانی بره‌ها. اگر امروز به فرمان خدا ایمان نیاوریم و به بره خدا، ماشیح یشوعا اعتماد نکنیم چه می‌شود؟ آنگاه در پایان عمر خود با داوری خدا روبرو

خواهیم شد، حتی اگر مرمانی مهربان و نیکوکار و انسانهای دیندار باشیم. چرا که نجات به ماهیت ما یا اعمال یا روش زندگی ما بستگی ندارد. نجات فقط و فقط به ایمان داشتن به بره خدا که گناهان جهان را برمی دارد بستگی دارد.

ما یهودیان پیرو عیسی مسیح، خدای قادر مطلق را سپاس می گوئیم و شکر می کنیم که به وسیله آن بره هایی که در مصر قربانی شدند نجات ما را مهیا نمود. مخصوصاً خدای قادر مطلق را شکر می کنیم و سپاس می گوئیم که به واسطه بره خدا، عیسی مسیح که گناه جهان را برمی دارد نجات ما را فراهم ساخت.

### (۷) مزمور ۱:۲۲ . ۱۲-۲۲

در سراسر دنیا هر روزه زنان و مردان یهودی بسیاری ایمان می آورند که عیسی، یشوعا، مسیح موعود است که برای گناهان ما مرد و روز سوم از میان مردگان برخاست. وعده ها و نبوت های مربوط به آمدن مسیح در کتب مقدسه عبری نوشته شده اند، همان بخشی از کتاب مقدس که یهودیان آن را تناخ و مسیحیان عهد عتیق و مسلمانان تورات می نامند. تحقق این نبوتها و وقایع زندگی عیسی در بخش دوم کتاب مقدس یعنی عهد جدید ثبت شده است.

در این وقت سال، کسانی که به عیسی مسیح ایمان دارند یادبود واقعه مرگ و رستاخیز او را برگزار می کنند. ولی آیا می توانیم به نوعی مطمئن شویم که داستانهای مربوط به مرگ و رستاخیز عیسی حقیقت دارند؟ آری می توانیم. دو هزار سال قبل شواهد زیادی برای مرگ و رستاخیز او وجود داشته اند. در واقع یک بار همزمان حدود ۵۰۰ نفر او را بعد از رستاخیز، زنده به چشم خود دیدند.

اما علاوه بر شهادت شاهدانی که او را بعد از رستاخیز زنده دیدند، می توان به شهادت کسی اشاره کرد که حدود هزار سال قبل از مرگ و قیام عیسی درباره وقایعی که بعدها واقعاً اتفاق افتاد مطالبی نوشته است. نویسنده این نبوتها داود پادشاه است که سخنان او را می توانیم در مزمور ۲۲ بخوانیم. این مزمور تصویر نبوتی از مرگ مسیح و زنده شدن اوست. با هم به آیاتی از مزمور ۲۲ که داود به الهام روح قدوس خدا نوشته گوش دهیم. فراموش نکنید که این آیات هزار سال قبل از صلیب یشوعا نوشته شده اند و با قلبی باز و بدون تعصب از خود پرسید که این آیات، با تجربیات زندگی چه کسی مطابقت دارد؟

(قرائت مزمور ۱:۲۲ . ۱۲-۲۲؛ در صورت لزوم همراه با موسیقی در پس زمینه).

داود پادشاه از تجربه و زندگی چه کسی صحبت می کند؟ او یقیناً درباره خودش حرف نمی زند مگر اینکه منظوری شاعرانه داشته باشد. چونکه داود غم و اندوه کسی را توصیف

می‌کند که استخوانهایش از هم جدا شده‌اند به حدی که می‌توان آنها را تک‌تک شمرد، کسی که دستها و پاهایش سوراخ شده‌اند. در واقع داود از مرگ بر روی صلیب رومی صحبت می‌کند و می‌دانیم که وقتی داود این کلمات را می‌نوشت، مرگ بر صلیب تا آن هنگام برای یهودیان شناخته شده نبود.

داود از مرد رنج‌دیده‌ای حرف می‌زند که کسانی در حال مشاهده جان دادن او هستند و او را دوره کرده‌اند و مسخره می‌کنند و در همان حال کسانی بر لباسهای مرد در حال مرگ قرعه می‌اندازند.

کلماتی که داود نوشته توصیف عجیب و غریب و قایعی است که بیشتر از هزار سال بعد از داود، وقتی عیسی مسیح بر روی يك صلیب رومی جان می‌داد به وقوع پیوست. عهد جدید این وقایع را این‌طور ثبت کرده است:

«... او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم کردند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که صصرخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند. صص... و رهگذران سرهای خود را جنبانیده کفر می‌گفتند... همچنین رؤسای کاهنان با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند: صصدیگران را نجات داد اما نمی‌تواند خود را برهاند. صص» (از متی ۲۷:۳۵-۴۲).

عیسی در میانه درد و رنج، هنگامی که جان می‌داد، اولین کلمات این مزمور داود را به صدای بلند بر زبان آورد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترك کرده‌ای؟» او این جمله را فریاد زد تا این متن کتاب مقدس شاهدهی غیر قابل انکار باشد که خدا به ما داده است. اما در این فریاد دلیل دیگری نیز هست. وقتی که او جان می‌داد داوری خدا را که سزای هر انسانی است بر خود گرفت. ما به خاطر گناهانمان با این خطر روبرو هستیم که خدا برای همیشه ما را ترك کند. اما وقتی عیسی جان سپرد داوری ما را بر خود گرفت. خدا او را به خاطر ما ترك کرد تا ما از داوری و مجازاتی که سزاوار گناهان ماست نجات یابیم.

در مزمور داود، شخص مصلوب سرانجام به بدترین شکل ممکن می‌میرد اما در پایان مزمور دوباره زنده می‌شود و می‌گوید: «نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد، در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند» (آیه ۲۲). این آیه چقدر با کلمات عیسی بعد از قیامش شباهت دارد، وقتی که در ملاقات با اولین کسانی که او را زنده دیدند گفت: «مترسید! بروید و به برادرانم بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید» (متی ۲۸:۱۰).

داود جز به الهام روح قدوس خدا نمی‌توانست این وقایع تاریخی را از قبل اعلام کند. هیچ انسانی نمی‌تواند هزار سال بعد این وقایع را طرح‌ریزی و اجرا کند مگر اینکه دست خدا در آن باشد. نمی‌توانیم نسبت به نوشته‌های انبیا و وقوع آنها در تاریخ بی‌اعتنا باشیم مگر

اینکه شواهدی را که خدا به ما داده رد کنیم.

آری، به راستی عیسی برای گناهان ما مرد و روز سوم از میان مردگان برخاست. این حقیقت را می‌توان از شهادت شاهدانی که زندگی و اعمال عیسی را ثبت کرده‌اند درک کنیم، از شهادت داود پادشاه که از قبل در مورد زندگی و اعمال عیسی نبوت کرد، از شواهدی که در تجربه خودمان به دست می‌آوریم اگر توبه کنیم و با قدرت رستاخیز او در زندگی روزمره خود روبرو شویم.

## ۸) عمانوئیل، خدا با ما

هر سال در این ایام مردم سراسر دنیا از جمله یهودیان ایماندار به عیسی مسیح، توجه خاصی به یادآوری یکی از مهمترین وقایع تاریخ یعنی تولد ماشیح یشوعا، مسیح عیسی دارند. راستش را بخواهید هیچ‌کس تاریخ دقیق تولد او را نمی‌داند اما چیزهای بسیار مهمتری در مورد او می‌دانیم. می‌دانیم علت آمدنش چه بود یا چگونه آمد، می‌دانیم کسی که نزد ما آمد چه کسی است.

علت آمدن او چه بود؟ آمد تا برای گناهان ما بمیرد و از مردگان برخیزد. به همین دلیل است که هدف و منظور خود را با این کلمات بیان کرده است: «پسر انسان آمد تا خدمت کند و جان خود را برای بسیاری فدا کند.» آمدنش چگونه بود؟ او در تحقق نبوت‌هایی آمد که در تناخ یا عهد عتیق نوشته شده‌اند. او به طرز معجزه‌آسا و شگفت‌انگیزی در بیت‌لحم از باکره‌ای متولد شد. وی قبل از ویرانی معبد اورشلیم به دنیا آمد، درست همان طور که دانیال نبی صدها سال قبل پیشگویی کرده بود. اما در مورد هویت و شخصیت عیسی مسیح که به میان ما آمد چه می‌دانیم؟ او هم معلم و هم نبی و البته شخصی فراتر از اینها بود. ابعاد کامل شخصیت عیسی را می‌توانیم در معنی لقبی که اشعیای نبی هفت صد سال قبل از تولد او در توصیف آمدنش بکار برده پیدا کنیم: «اینک باکره حامله شده پسری خواهد زائید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» معنی عمانوئیل چیست؟ با کمال تعجب یعنی «خدا با ماست». پس عیسی همان عمانوئیل است.

در تمام دنیا رسم بر این است که در ایام تولد او، مردم به یکدیگر هدیه می‌دهند و رسم پسندیده‌ای هم هست چونکه در این روزها می‌توانیم بزرگترین هدیه خدا به انسانها را به یاد آوریم یعنی هدیه خود او به عنوان عمانوئیل.

به شهادت چند نفر از یهودیان ایماندار به عیسی مسیح گوش می‌دهیم که افکار و احساسات خود را درباره این شخص منحصر به فرد و یگانه بیان می‌کنند.

(چند لحظه موسیقی)

نام من روت است. من همیشه از رسم دادن و گرفتن هدیه در ایام کریسمس (ایام تولد عیسی مسیح) لذت می بردم، هر چند قبول دارم که دلیل این کار مردم را هیچ وقت ندانسته ام. ولی ایمان دارم که تولد، مرگ و رستاخیز عیسی برگترین هدیه خدا برای انسان بوده است. آیا شنیدن چنین جملاتی از زبان يك زن یهودی تعجب آور نیست؟ هم پدر و هم مادرم، هر چند اصالتاً یهودی هستند ولی آنها هم به عیسی ایمان دارند و به همین خاطر فکر کردن و صحبت کردن درباره این چیزها اصلاً برایم غیر طبیعی نیست.

ایده انسان شدن خدا در نظر بعضی ها بی احترامی به خدا و در نظر بعضی دیگر گمراه کننده است. تنها عیسی می تواند مثل خدا گناهان ما را ببخشد، کاری که امروز هم انجام می دهد و تنها عیسی می تواند چون انسان به عنوان کفاره گناهان ما بمیرد و از مردگان برخیزد و می دانیم که او حقیقتاً مرد و قیام کرد. اما هیچ کلمه ای نمی تواند راز ورود خدا به انسانیت و گذاشتن قدمهایی بر روی زمین که انسانی و در عین حال الهی هستند را به طور کامل توصیف کند.

چند سال قبل رؤیایی دیدم که دیدگاه جدیدی در مورد عید میلاد مسیح به من داد. بسیاری رؤیا می بینند یا در خواب الهاماتی دریافت می کنند. بعضی ها تصور می کنند که این چیزها فقط ترکیب رنگارنگ و گذرای تصاویر هستند که تنها در خواب می توان دید. شاید حق با آنها باشد، اما شاید خدا رؤیاهایی به بعضی از ما نشان می دهد تا چیزهایی را درك کنیم که موانع محدوده کننده احساسات و دانش دنیوی اوقات بیداری مان اجازه دیدن و فهمیدن آنها را نمی دهند.

در آن رؤیا، من بر ساحلی شنی در سرزمین اسرائیل ایستاده بودم. با حسی از انتظار و هیجان به دور دست نگاه می کردم و این حس هر لحظه قوی تر می شد. چونکه قرار بود به زودی رو به رو با عیسی ملاقات کنم! از خود سؤال می کردم که او چه قیافه ای دارد؟ چه چیزی به من می گوید و من چه چیزی به او می گویم؟ بسیار هیجان زده و بی قرار بودم. در جستجوی نشانه ای از آمدن او، با چشمان نیمه باز نگاهی به خورشید کردم. بالاخره نقطه کوچکی در افق پیدا شد که حرکت می کرد و کم کم که نزدیکتر می شد شكل يك انسان به خود می گرفت. نمی دانستم که آیا این مرد می تواند او باشد یا نه، ولی همان طور که نزدیک می آمد با احساسی حاکی از هم ناامیدی و هم آرامش آه بلندی کشیدم. این مرد نه عیسی بلکه يك آدم معمولی بود. وقتی به کنار من رسید ایستاد و نگاهی به من انداخت، فکر کردم شاید می خواهد با من حرف بزند. او حرفی نزد و طوری به من نگاه می کرد که به نظر می آمد او هم مثل من منتظر است. فکر کردم شاید او هم منتظر دیدن عیسی است و از او پرسیدم «می دانید چه وقت عیسی به اینجا می آید؟ شنیده ام که او حتماً از این راه عبور می کند.» او بلافاصله

جواب من را داد و گفت « من عیسی هستم. »

اصلاً به فکرم خطور نکرد که شاید او دروغ بگوید. جمله ساده ای که او در جواب من گفته بود چنان قدرت و نفوذ عجیبی داشت که مرا مجبور می کرد حرف او را باور کنم. ولی احتمالاً ناراحتی و ناامیدی را در چهره ام دیده بود. آخر این آدم معمولی چگونه می تواند عیسی باشد؟ او هیچ نشانه خاصی نداشت و چنان معمولی بود که نمی توانم حتی چیز زیادی از او را به خاطر بیاورم تا به شما بگویم که چه قیافه ای داشت. تنها چیزی که در خاطر من مانده چشمهایش بود چونکه همان طور که بی قراری و ناامیدی را در چهره ام می دید آن چشمها از غم و دلسوزی پر شد. وقتی به چشمهایش نگاه کردم آنها مستقیماً با دل من حرف می زدند. او به من خیره شد و فهمیدم که ظاهرش چقدر بی نظیر و مناسب است.

هیچ زیبایی جسمانی یا نور و تجلی انسانی نمی تواند بازتاب جلال و عظمت خدای قادر مطلق باشد. ظاهرش در میان ما می بایست معمولی باشد چونکه هیچ ظاهر انسانی نمی تواند او را توصیف کند. او مستقیم در چشمهایم نگاه می کرد و از آنجا جان و روحم را می دید. هیچ شکی نداشتم که او عیسی است. از ابهت و بزرگی محبتی که او را واداشته بود خود را به این شکل محدود کند بر خود لرزیدم. هر چیزی که در او معمولی به نظر می رسید برای من باشکوه ترین منظره ای شده بود که تا به حال دیده بودم چرا که الآن معنی مقدس آنها را درک می کردم. بسیار احساس خجالت می کردم که در انتظار و آرزوی نوعی ابر مرد فوق العاده زیبا و تماشایی بودم. می دانم که هیچ انسانی نمی تواند عدالت خدا را انجام دهد. گستاخی و جسارت من باعث شده بود که انتظار داشته باشم عیسی را به وسیله چیزی خاص در ظاهر جسمانی اش بشناسم. من که دیگر نمی توانستم در چشمهایش نگاه کنم سرم را پایین انداختم، تا آن حد که تنها می توانستم پاهایم یا شنهای ساحل را ببینم، دیگر جرأت نداشتم به چشمهایش که تمام درون مرا دیده بود نگاه کنم. با این حال او همچنان به من خیره شده بود و من هم مجبور بودم که یک بار دیگر به چهره اش نگاه کنم. وقتی سرم را بالا گرفتم و او را نگاه کردم دانستم که حماقت مرا بخشیده است و اینکه مرا دوست دارد و می خواهد او را بهتر بشناسم. امروز او را می شناسم و این شادی عجیبی به من می دهد.

حال که رؤیایم را برایتان تعریف کردم شاید بعضی از شما دیگر نگویند که « رؤیا ترکیب رنگارنگ و گذرای تصاویر هستند که تنها در خواب می توان دید. » با این حال همین رؤیا بارها و بارها در اوقات بیداری به سراغم آمده است. بارها محبت عجیب عیسی، فروتنی به ظاهر ضد و نقیض او و بزرگی و عظمتی را که متحمل بدیها و شرارتهای ماست تجربه کرده ام. حقیقتاً از بزرگی و ارزش هدیه کریسمسی که خدا به انسان داده مات و مبهوت مانده ام. هدیه او حضور واقعی اش در میان ماست.

بعضی از دوستان و آشنایان یهودی ام سرزنش می کنند و می گویند که اعتقاد به اینکه انسانی بتواند خدا باشد کفر و گناه است ولی اکثر آنها متوجه نمی شوند که من هم با آنها موافق هستم. من هرگز اعتقاد نداشته ام که انسان بتواند خدا شود بلکه ایمان دارم که خدا می تواند انسان شود. در حقیقت اگر او همان طور که کتب مقدس می گویند ما را دوست می دارد انسان شدن خدا به بهترین وجهی معنی می یابد. اگر خالق کائنات که با کلام خود دنیا را به وجود آورد بخواهد مراقب دنیایی باشد که خود آفریده، بخواهد فریادهای غم انگیز این دنیا را بشنود و در پی نجات دنیا باشد کاملاً ممکن است که بتواند به این دنیا بیاید و عمانوئیل، خدا با ما شود. آیا او نمی تواند چنین کاری بکند؟

### ۹) نبوت‌های انبیا درباره عیسی مسیح

بیشتر از ۵۰۰ سال قبل از تولد عیسی مسیح، میکای نبی محل تولد او را مشخص کرده است (قرائت میکا ۲:۵). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۷۰۰ سال قبل از آمدن عیسی مسیح به میان ما، اشعیای نبی او را با این کلمات توصیف کرده است (قرائت اشعیا ۶:۹). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۷۰۰ سال قبل از تولد عیسی مسیح، اشعیای نبی تولد معجزه آسا و بی نظیر او را توصیف کرده است (قرائت اشعیا ۷:۱۴). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۷۰۰ سال قبل از آنکه عیسی جان خود را به عنوان کفاره گناهان جهان فدا کند، اشعیای نبی قربانی او را این طور بیان کرده است (قرائت اشعیا ۵۳:۵-۶). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۱۰۰۰ سال قبل از آمدن عیسی مسیح به میان ما، خدا از طریق موسی آمدن او را اعلام کرده بود (قرائت تثنیه ۱۸:۱۸). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۱۰۰۰ سال قبل از آنکه عیسی مسیح به خاطر گناهان ما بمیرد و از مردگان برخیزد داود پادشاه مرگ و رستاخیز او را نبوت کرده بود (قرائت مزمو ۲۲:۱۶-۱۸ و مزمو ۱۶:۱۰). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

بیشتر از ۵۰۰ سال قبل از آنکه جهان عیسی مسیح را رد کند، زکریای نبی زمانی را پیشگویی کرده که سرانجام همه ما به سوی او رو خواهیم کرد (قرائت زکریا ۱۲:۱۰). اگر عیسی، مسیح نیست، پس چه کسی است؟

### شهادت یهودیان ایماندار به عیسی مسیح

## ۱۰) شهادت مادلین

(مقدمه و معرفی مرسوم)

در سالهای اخیر بسیاری از یهودیان ایرانی ایمان آورده اند که عیسی همان ماشیح موعود است. با هم به داستان یکی از زنان یهودی به نام مادلین گوش دهیم که بیشتر از سی سال قبل به عیسی ایمان آورده و میسحی شده است.  
(چند لحظه کوتاه موسیقی).

نام من مادلین است و ۵۰ سال قبل در خانواده ای یهودی در ایران به دنیا آمدم. پدرم انسانی دوست داشتنی و یهودی مؤمن و درستکاری بود. زندگی در حقیقت تجسم ایمان یهودی او بود. مرتب در مراسم کنیسه شرکت می کرد و در خانواده هم تمام اعیاد یهودی مخصوصاً یوم کیپور (روز کفاره) را برگزار می کردیم. در دوران بچگی نمی توانستیم به طور مرتب در مراسم کنیسه شرکت کنیم و در مدرسه مخصوص یهودیان هم درس نخواندیم، به همین خاطر چیز زیادی درباره تورات یا شریعت موسی نمی دانستیم.

پدر بزرگ مادری ام حدود ۹۰ سال قبل در تهران به عیسی ایمان آورده بود. او علاقه بسیار زیادی به کتاب مقدس، کلام خدا داشت و مصمم بود که در پی حقیقت باشد. او با جوابهایی که خاخام ها به او می دادند قانع نمی شد و بعد از تحقیق و بررسی زیاد به این حقیقت رسید که عیسی همان ماشیح موعود است. پدر بزرگم اخلاقیات والایی داشت و همیشه نسبت به همه مردم با حسن نیت رفتار می کرد، هیچ وقت بر ضد دیگران کاری نمی کرد و حرفی نمی زد و در عوض به کسانی که به او بدی می کردند با مهربانی رفتار می کرد و نفرت و دشمنی را با محبت و دوستی جواب می داد. به راستی سرچشمه مهربانی و بردباری او چیزی نبود جز تعلیم یشوعا، عیسی مسیح. عیسی می گفت: «دشمنان خود را محبت کنید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت دارند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید» (متی ۵: ۴۴).

وقتی رفتار و کردار پدر بزرگم نسبت به دیگران را می دیدم فهمیدم که تعالیم عیسی چقدر عمیق زندگی او را تحت تأثیر قرار داده است. ولی عمل کردن به این تعالیم بسیار برجسته و عالی کار چندان ساده ای نبود. چه چیزی پدر بزرگم را مصمم ساخته بود که به این تعالیم در زندگی جامه عمل بپوشاند؟ یقیناً ایمان او به عیسی و ایمان به آنچه عیسی برای او انجام داده بود. پدر بزرگم درك کرده بود که خود او هم مثل بقیه مردم گناهکار است و به خاطر گناهانش سزاوار داوری خدا و محکومیت می باشد. اما او به خاطر تلاشی که برای درك حقیقت کرده بود به این یقین رسیده بود که عیسی مسیح تنها کسی است که در زندگی هیچ گناه نکرد و زندگی بدون گناه خود را به عنوان فدییه و کفاره تمام گناهان ما فدا کرد و از

میان مردگان برخاست. پدر بزرگ من متوجه این واقعیت شد که بوسیله ایمان به عیسی، گناهان ما بخشیده خواهند شد، دلهایمان عوض می‌شوند و خواهیم توانست که خدا را محبت کنیم و دیگران را مثل خودمان دوست بداریم. چیزهایی که در زندگی پدر بزرگم می‌دیدم شدیداً مرا تحت تأثیر قرار می‌داد و به من الهام می‌بخشید. او مثال زنده ریشه‌های یهودی و ایمان مسیحی‌اش بود.

متأسفانه پدرم به ما اجازه نمی‌داد که با مسیحیان دیگر رفت و آمد کنیم یا عهد جدید را بخوانیم. با این وجود با چندین زن مسیحی آشنایی داشتیم. زندگی سراسر ایثار، فداکاری و محبت آنها مرا به تعجب می‌انداخت. اکثر آنها از کشورهای خارجی به ایران آمده بودند و به همین خاطر در شرایط سختی زندگی می‌کردند. آنها به بیماران، فقیران و کسانی که از جامعه طرد شده بودند خدمت می‌کردند. زندگی این زنان جوان که از خود گذشته بودند الهام‌بخش من بود و مرا وامی‌داشت تا درباره این عیسی مسیح که زندگی دیگران را این طور عمیق تحت تأثیر قرار می‌دهد تحقیق کنم و او را بشناسم ولی پدرم ما را از دانستن بیشتر ممنوع کرده بود.

در سن ۲۱ سالگی یک خواستگار مسیحی داشتم ولی پدرم با ازدواج ما مخالف بود. حتی پدر بزرگم که آرزو داشت نوه‌هایش از راه عیسی پیروی کنند با این ازدواج مخالفت می‌کرد. او معتقد بود که انسان نباید به خاطر عشق زناشویی از عیسی خوشش بیاید بلکه پذیرفتن عیسی باید از محبت به خدا و ایمان واقعی و اصیل سرچشمه بگیرد. او همچنین معتقد بود که برای درک تعالیم عیسی باید انسان خودش تجربه‌ای شخصی از محبت و بخشش او داشته باشد، بخششی که از ایمان به مرگ و رستاخیز او به عنوان فدیة گناهان ما به دست می‌آید. به همین خاطر طبق آداب و رسوم یهودی ازدواج کردیم، در خانه جدیدمان آزادی بیشتری برای خواندن عهد جدید و مطالعه نبوت‌های عهد عتیق که از قبل بیانگر وقایع زندگی عیسی بودند داشتم.

متنی در باب ۵۹ کتاب اشعیا، از انبیای عهد عتیق، مخصوصاً مرا نسبت به گناهانم آگاه کرد و اینکه محتاج نجات‌دهنده‌ای هستم که بتواند گناهانم را از من دور کند و مرا ببخشد. اشعیا می‌گوید: «هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرھاند و گوش او سنگین نیست تا نشنود، لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حائل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود» (اشعیا ۵۹: ۱-۲).

اما در عهد جدید در مورد عیسی خواندم که او کسی است که گناهان ما را می‌بخشد و به ما قدرت می‌دهد تا گناه نکنیم. عیسی فرمود: «من هم تو را محکوم نمی‌کنم، برو و دیگر گناه مکن» (یوحنا ۸: ۴). دانستم که عیسی همان مسیح موعودی است که ما یهودیان آن همه در

انتظارش بوده ایم. یقین پیدا کردم که می‌خواهم او را پیروی کنم.  
شخصیت و فروتنی او چراغ راه من شد. محبت او مخصوصاً بخشش او نسبت به دشمنانش  
الهام بخش من بود. ما در مورد بخشیدن دوستان شنیده بودیم ولی هرگز نشنیده بودیم که  
می‌توانیم دشمنان خود را ببخشیم. دعای عیسی بر روی صلیب مرا متحیر کرد: «ای پدر،  
اینها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.»

از روزی که ایمان آوردم سی سال می‌گذرد. شناختن هر روزه او تجربه تازه‌ای است که  
هیچ وقت کهنه نمی‌شود. هر روز نکته تازه‌ای درباره شخصیت او یاد می‌گیرم. فکر نمی‌کنم  
سی سال برای این کار کافی باشد چرا که شناختن و درک کردن او سفری بی‌پایان است. او  
زندگی مرا پر از شادی و امید کرده است، امید به کمک در تمام مصائب و سختی‌های زندگی  
در این دنیا و امید اینکه در زندگی آخرت تا به ابد با او خواهم بود. عیسی فرمود: «من  
قیامت و حیات هستم، هر که به من ایمان آورد حتی اگر مرده باشد زنده گردد» (یوحنا  
۱۱:۲۵).

خدا را شکر می‌کنم برای محبتی که به من نشان داده است، محبتی که عهد جدید آن را  
این‌طور تعریف می‌کند: «خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که  
به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد ... خدا محبت خود را در ما ثابت  
می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مرد» (یوحنا ۳:۱۶؛  
رومیان ۸:۵). امیدوارم شما نیز محبت خدا را که زندگی انسان را تبدیل می‌کند تجربه  
کنید.

## ۱۱) شهادت پری

(مقدمه و معرفی مرسوم)

ایمان آوردن زنان و مردان یهودی ایرانی چیز تازه‌ای نیست. بعضی خانواده‌های یهودی  
هستند که چندین نسل مسیحی بوده‌اند. با هم به داستان یکی از خانواده‌های یهودی گوش  
دهیم که سابقه ایمانشان به مسیح به ۱۵۰ سال قبل برمی‌گردد.  
(چند لحظه کوتاه موسیقی).

نام من پری است. در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمدم و نسبت به میراث خانوادگی و  
قومی‌ام احساس غرور و افتخار می‌کنم. پدرم مسیحی یهودی‌الصل بود و مادرم هم که از  
خانواده‌ای یهودی بود بعد از ازدواج با پدرم به عیسی مسیح ایمان آورد. اولین کسی که در  
خانواده ما به یسوعا، عیسی ایمان آورد پدر پدربزرگم بود که دکتر موسی نام داشت. او  
بیشتر از ۱۵۰ سال قبل کنیسه‌ای در شهر همدان ساخته بود. یک روز یک نفر مسیحی

ترك زبان در روز سبت به کنیسه می رود و در آنجا شروع به صحبت می کند که عیسی ناصری همان مسیح موعود است که ما یهودیان آن همه منتظر و چشم به راه او بوده ایم. او برای حاضرین در کنیسه توضیح می دهد که عیسی به عنوان کفار گناهان ما مرد و روز سوم از مردگان قیام کرد، درست همان طور که در تورات موسی و کتابهای انبیا از جمله در باب ۵۲ اشعیای نبی نوشته شده است. «از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید» (اشعیای ۵۲:۸). پدر پدربزرگم، دکتر موسی، از پیام مرد ترك بسیار عصبانی شد. سیلی محکمی به صورت او زد و او را از آنجا بیرون کرد.

اما آن ایماندار ترك ناامید نشد و دست نکشید. خانه دکتر موسی را پیدا کرد و همان روز سبت او را در خانه اش ملاقات کرد. با وجود خشم و عصبانیتی که از دست این مرد غریبه داشت و رفتار تندی که چند ساعت قبل با او کرده بود دکتر موسی نمی توانست او را از در خانه اش براند. آیا تنها فرهنگ ما ایرانی ها بود که باعث شد دکتر موسی این مهمان ناخوانده را به داخل خانه اش دعوت کند؟ یا اینکه چیز دیگری سبب راه یافتن او به خانه دکتر موسی شد؟ آیا ممکن است روح خدا، رواج خاقودش، با دل پدر پدربزرگم حرف زده باشد و او را به شنیدن و دانستن بیشتر تشویق کرده باشد؟ به هر دلیلی که بوده باشد، دکتر موسی آن مرد ناشناس را به داخل خانه اش دعوت کرد. با دقت به صحبت های او گوش داد و قبل از آن که روز به پایان برسد، دکتر موسی حقیقتی را که قبلاً در دلش پذیرفته بود بر زبان آورد: اینکه عیسی همان مسیح موعود قوم ما و نجات دهنده تمام انسانها و ملتهای جهان از گناه است. ایمان آوردن به عیسی برای دکتر موسی طبیعتاً پیامدهایی به همراه داشت. جامعه یهودیان از او دوری می کردند اما همان طور که در کتاب یوشع گفته شده «قوی و دلیر باش» (یوشع ۶:۱)، پدر پدربزرگم نیز از ایمان خود دفاع می کرد و دوستان و بستگانش را به خواندن کتاب مقدس دعوت می کرد تا در آن، مکاشفه خدا را بیابند. تورات موسی پدر خانواده را تشویق و نصیحت می کند که راههای خداوند را به پسرش بیاموزد و دکتر موسی نیز ایمان خود را به پسرش یعنی پدربزرگم منتقل کرد و پدربزرگم به پسرش یعنی پدر من و او هم ایمانش را به زنش و پسرش و من منتقل نمود.

در آن زمان که ایمان آوردم در شهر همدان یهودیان زیادی زندگی می کردند که عیسی مسیح را پذیرفته بودند. مادرم در مورد پیام محبت و بخشش مسیح با خیلی از دوستان و بستگانش صحبت کرده بود. یادم می آید وقتی بچه کوچکی بودم، مادرم کتاب مقدس می خواند و از عیسی برایم صحبت می کرد. در همان اوایل زندگی ایمان آوردم و در این مورد با فامیل و دوستان دوران کودکی ام حرف می زدم. بسیاری از بستگان در مقابل دعوت ما سرسختی نشان می دادند و ایمان ما را مسخره می کردند ولی ما نیز مثل جد بزرگمان دکتر موسی،

قدرت و دلیری یافتیم تا با غرور و افتخار از ایمان خود دفاع کنیم و آن را به دیگران نیز بشناسانیم.

شاید از من بپرسید که چرا به عیسی عشق می‌ورزم و به او ایمان دارم؟ اول به خاطر کاری که دو هزار سال قبل برای من انجام داد، حتی قبل از آنکه من وجود داشته باشم او مرا محبت کرد و به خاطر گناهان من مرد و از مردگان قیام کرد تا بتوانم بخشش خدا را به دست آورم و رابطه محبت آمیزی با خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب داشته باشم. دوم به این دلیل به عیسی ایمان دارم و برایم عزیز است که کارهای بزرگ و عجیبی در زندگی من کرده است. او به دعاهای من جواب داده، ترس را از زندگیم دور کرده و در هر شرایطی که باشم زندگیم را با شادی بزرگی پر کرده است. او مرا از کینه و بدخواهی نسبت به دیگران باز داشته و مرا دوست خود کرده است.

او بارها مرا از بیماری شفا داده است. حتی يك بار که غده بزرگ و دردناکی در بازوی خود داشتم و پزشکان از معالجه یا برداشتن آن ناتوان بودند وقتی دعا کردم و از او تقاضای کمک کردم مرا به کلی شفا داد. وقتی پزشکان تشخیص دادند که این غده باید جراحی شود به من گفتند که جراحی خطرناکی است و احتمال مرگ وجود دارد. پس در عجز و ناتوانی خود از خدا التماس کردم که مرا شفا دهد و او خواهش مرا بی جواب نگذاشت و شفا داد. به خوبی آن روز را به یاد دارم که گرمای شدیدی در بازویم احساس می‌کردم. بعد از یکی دو روز آن غده دردناک کوچک شد و بعد به کلی از بین رفت.

شاید بزرگترین شادی من این باشد که توانسته‌ام ایمانم را به بچه‌هایم انتقال دهم. خدا برای آنها واقعیتی ملموس و نزدیک است همان طور که برای من و اجداد ما بوده است چونکه به عیسی ایمان دارند و رابطه‌ای شخصی با او برقرار کرده‌اند. آنها هم محبت و بخشش او را چشیده‌اند. مسیح ما پر جلال و شگفت آور است. تمام پادشاهان دنیا در حضور او تعظیم خواهند کرد. جلال او ماورای تصور و بیان ماست.

پدر پدر بزرگم قوت و دلیری این را داشت که به کتاب مقدس گوش دهد و ایمان بیاورد که عیسی، مسیح موعود است که برای گناهان ما مرد و از مردگان برخاست. او این پیام را به فرزندان من منتقل کرد و آنها هم ایمان آوردند و محبت و بخشش خدا را تجربه کردند. من هم آرزو دارم این پیام را به شما برسانم. بشنوید اشعیای نبی ۷۵۰ سال قبل از تولد عیسی چه نبوتی کرده است.

(قرائت اشعیای ۵۳: ۱-۸، با موسیقی ملایم در پس زمینه).

اشعیای نبی می‌پرسد «کیست که به خبر ما ایمان بیاورد؟» آیا از خدا می‌خواهید که به شما قوت و دلیری ببخشد تا ایمان بیاورید؟

## ۱۲) شهادت سیمین

(مقدمه و موسیقی مرسوم)

عهد جدید می گوید که ایمانداران به عیسی مسیح، اعتماد و اطمینانی به دست می آورند که هیچ چیز نمی تواند او را از محبت خدا چه در این دنیا و چه در دنیای آینده جدا سازد. چگونه می توانیم به چنین اعتمادی دست پیدا کنیم؟ به داستان زنی به نام سیمین گوش دهیم.

(چند لحظه کوتاه موسیقی).

من يك زن يهودی ایرانی هستم که قلبش را به یسوعا، عیسی سپرده، همان مسیحی که موعود قوم یهود و نجات دهنده عالم است. وقتی نوزده سالم بود ترس عجیبی از آینده در دلم افتاده بود. نمی دانستم که در ابدیت دنیای بعد از مرگ کجا خواهم بود.

بعدها وقتی از طریق ایمان به عیسی، خدای زنده را ملاقات کردم، آن هنگام که دوستی و محبت بی نظیر او را درك کردم، از کلام خدا، کتاب مقدس آموختم که خدا راهی برای بخشش من گناهکار مهیا کرده است، راهی برای تجربه حضور همیشگی او در زندگی فعلی و راهی برای با او بودن در سراسر ابدیت بعد از مرگ. داود پادشاه نیز این شناخت و رابطه با خدای زنده را به دست آورده بود. به همین خاطر در مزمور ۲۳ می گوید «هر آینه، نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد» (آیه ۷).

از نوشته های اشعیای نبی یاد گرفتم که همه ما به خاطر گناهانمان ناپاک شده ایم و تمام اعمال عدالت ما مثل تکه پارچه ای کهنه و کثیف هستند (اشعیا ۶۴:۶). به همین خاطر نمی توانم با کوشش یا اعمال نیکوی خود او را خوشنود سازم. اما خدا را شکر می گویم که او از قبل راهی برای ورود من به حضور پر عظمت خود آماده کرده است. عیسی بر صلیب مرد تا مجازات گناهان مرا بر خود بگیرد. هر چند در او هیچ گناهی نبود اما جان داد تا مرا از داوری و سزای گناهان گذشته ام نجات دهد و عطیه حیات جاودان را که از ابتدای خلقت برای من در نظر داشت به من بدهد. وقتی دانستم و ایمان آوردم که او حقیقتاً تمام این کارها را برای من انجام داده، ترس و دودلی از من دور شد و به جای آن، دلم لبریز از آرامش و اطمینان او شد. برای اینکه بفهمید چه اتفاقاتی مرا به اینجا رساند اجازه دهید تمام داستان را از ابتدا برایتان تعریف کنم.

پدر و مادرم هر دو در خانواده یهودی به دنیا آمده بودند و هر دو مسیحی شده بودند. آنها الگوهای خوبی برای من بودند و زندگی راحت و خوبی برای بچه هایشان آماده کرده بودند.

در دوران کودکی به کلیسا می‌رفتم و از پرستش، دعا و خواندن کتاب مقدس لذت می‌بردم. ولی بعدها که بزرگتر شدم فهمیدم که ایمان پدر و مادرم خود آنها را از گناهانشان نجات داده و به درد نجات من نمی‌خورد. من خودم می‌بایست شخصاً با ایمان به اعمالی که مسیح برای من انجام داده بود عطیه نجات خدا را بپذیرم. چگونه می‌توانستم عطیه نجات را دریافت کنم؟ عهد جدید در این باره می‌گوید «اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید نجات خواهی یافت» (رومیان ۱۰:۹). هر يك از ما باید شخصاً در مورد این راه نجات تصمیم بگیریم.

وقتی بزرگتر شدم در مدرسه دوستان زیادی پیدا کردم که معتقد به ادیان مختلفی بودند. بعضی‌ها مسلمان بودند، بعضی زرتشتی و بعضی دیگر یهودی. من در مورد فرهنگ و تمدن کشورم ایران چیزهای زیادی می‌دانستم و در ضمن دانش‌آموزی ساعی و زرنگ بودم. نسبت به تعالیمی که در خانواده می‌گرفتم، وفادار، صادق و علاقه‌مند بودم ولی با این وجود هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها پاسخگوی نیازهای درونی و این سؤال من نبود که «بعد از مرگ چه چیزی در انتظارم خواهد بود؟»

بعدها یکی از اعضای خانواده‌ام مبتلا به سرطان شد، غم و غصه او همه خانواده را به هم ریخته بود و همه سعی می‌کردند به نحوی از او مراقبت کنند. هر چند جوان بودم و دلم سرشار از شادی و نیروی جوانی، ولی نگرانی‌ام برای او مرا دچار ترس و ناامیدی کرده بود. تمام روز گریه می‌کردم ولی هیچ جواب و کمکی نبود.

ولی چند نفر از ایمانداران به عیسی که ایمانی عمیق به دعا و شفای بیماران داشتند ما را تشویق کردند که به کلیسا برویم. این بار وقتی به قرائت کتاب مقدس و پیام موعظه گوش دادم، کلمات معنی تازه‌ای برایم داشتند، طوری بود که گویی هر کلمه وارد قلبم می‌شد و احساس عمیقی از بیداری در جانم به وجود می‌آورد. فهمیدم که چرا از مرگ می‌ترسیدم و نگران بودم. همه ما انسانها روزی با مرگ روبرو می‌شویم. آیا من برای مردن آمادگی داشتم؟ اعتماد و توکل من به چه کسی بود؟ آیا خدا را آن‌چنان که باید و شاید می‌شناختم؟ ناگهان فهمیدم که عمیق‌ترین نیاز من این است که خدای حقیقی و زنده را بشناسم. تمام آنچه را که در دوران کودکی یاد گرفته بودم به یادم آمد. خدا مرا آفریده و او مرا از درون جان و روح می‌شناسد. او طوری مرا دوست داشت که پسر یگانه خود، عیسی مسیح، یسوعا ماشیح را داد تا به جای من بمیرد و من بتوانم از گناه پاک شوم و در ابدیت با او زندگی کنم. حال دیگر از مرگ ترسی نداشتم. می‌توانستم با او حرف بزنم و به حرفهایش گوش دهم. فهمیدم که دیگر گناه نمی‌تواند رابطه مرا با خدا قطع کند. بارهای سنگین من برداشته شده‌اند. کلام خدا روشنی و تازگی خاصی برایم داشت. قبلاً فکر می‌کردم که کتاب مقدس

داستان زیبا و جذابی است اما حال می توانم صدای او را در کلمات کتب مقدس بشنوم و حقایق او برایم آشکار شده اند.

از آن روزی که این زندگی جدید پر از برکت، معجزه و شفا را شروع کرده ام سی و یک سال می گذرد. خدا با قدرت در زندگی من عمل می کند. به هنگام مشکلات مرا با کمک خود تقویت می کند و هیچ وقت حضور خود را از من دریغ نکرده است. روح قدوس او فکرهای مرا منور ساخته تا بتوانم بهتر خدا را بشناسم. او ترس را از کسانی که به او توکل و اعتماد دارند دور می کند و دلم می خواهد به دیگران هم بگویم که خدا چه کارهای عجیبی در زندگی من کرده است.

دوست من، تو هم سعی کن مسیح را بشناسی. تنها به وسیله عیسی می توانیم راه خود را به سوی خدا پیدا کنیم. به همین دلیل است که عیسی می فرماید «من راه، راستی و حیات هستم. هیچ کس جز به وسیله من نزد پدر نمی آید» (یوحنا ۱۴:۶). وقتی به آنچه عیسی برای تو کرده ایمان بیاوری و به آن اعتماد کنی، آنگاه حضور خدا و آرامش و محبت او را خواهی شناخت. دیگر نه زندگی و نه مرگ، نه فرشتگان و نه شیاطین، نه حال، نه آینده و نه قدرتها، نه بلندی و نه پستی و نه هیچ چیز دیگر در این دنیا نمی تواند تو را از محبت خدا که در خداوند ما عیسی مسیح است جدا کند. تو هم خواهی توانست با اطمینان مثل داود پادشاه بگویی «هر آینه، نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد.»